روایتی از یک دادخواست

طلاق به خاطر پارانوئید

امیرحسین صفدری، پژوهشگر علم حقوق، روایتی عجیب از یک دادگاه خانواده را این‌گونه بیان کرد: هوای نسبتا گرم اردیبهشت سبب شده بود زوج‌های داخل حیاط دادگاه خانواده زیر سایه درختان سرو و کاج پناه بگیرند. در کنار آب‌سردکن داخل حیاط مجتمع خانواده نگاه‌های خیره‌کننده پسر جوانی که حدودا ۲۷ ساله بود، با ظاهری آشفته و حیران به دختر جوان نزدیک واحد کپی توجه من را به خودش جلب کرد.

دختر جوان پس از چند دقیقه با برگه ابلاغیه‌ای که در دستش گرفته بود، به سمت من آمد و برای رفتن به شعبه مدنظرش راهنمایی خواست.

داخل برگه ابلاغیه نوشته شده بود علت حضور وقت رسیدگی ساعت ۱۱ صبح، در همین بین بود که راهی شعبه شدیم. شعبه مدنظر در طبقه سوم قرار داشت و به علت خرابی آسانسور مجبور شدیم از پله‌ها برویم و در مسیر درباره مشکلات و علت دادخواست طلاق این زوج جوان صحبت می‌کردیم. دختر جوان که مینا نام داشت، حدودا ۲۵ ساله بود؛ اما اصلا از ظاهرش این سن پیدا نبود. چهره‌ای پر از غم و اندوه به همراه چند تار موی سفید که از زیر روسری‌اش پیدا بود، از وضعیت روحی سخت او خبر می‌داد، گویا این دختر جوان ۴۰ سال دارد.

در مسیر از او علت این‌همه فشار روحی را سؤال کردم. مینا کمی بغض کرد و گفت علت دادخواست طلاقم همین موهای سفید جوانی است و با بغض گلویش به پشت سرش نگاه کرد و گفت میثم که دارد دنبال ما می‌آید، دلیل سفیدی موهای من است. این آقا شوهر من است و به‌شدت بدبین و شکاک است. من را روانی کرده، مدام به من تهمت می‌زند، مدام من را اذیت می‌کند و خانه را برایم تبدیل به زندان کرده. همه‌اش دعوا و بحث. آقا من یک سال است که اسیر شده‌ام در خانه این مرد. حالا فهمیدی چرا موهای من سفید شده؟

در همین بین بودیم که میثم گفت مگر نگفتم با مردهای غریبه حرف نزنی. این آقا کیه که تو داری باهاش حرف می‌زنی؟ در حال گفت‌وگو بودیم که به طبقه سوم رسیدم و مدیر دفتر قاضی همان لحظه داشت شماره پرونده را اعلام می‌کرد که سریعا برگه ابلاغیه را به او دادیم و ادامه ماجرا نزد قاضی بیان شد.

قاضی پرونده که یک کت‌وشلوار طوسی با پیراهن مشکی به تن داشت، در حال مطالعه پرونده بود. کمی که نشسته بودیم، دوباره میثم شروع کرد به پچ‌پچ‌کردن که برای چی با پسرهای غریبه حرف می‌زنی؟ مگه نمی‌دونی من بدم میاد برای چی با پسرخاله‌ات آن شب تو مهمانی گرم گرفته بودی. نکند سر و سِری داری، حتما داری بهم خیانت می‌کنی. همین صحبت‌ها را داشت می‌کرد که قاضی متوجه این حرف‌ها شد و گفت ساکت شوید. نظم جلسه را بر هم نزنید. مگر من به شما اجازه صحبت دادم.

پس از چند دقیقه که مطالعه پرونده تمام شد، قاضی با کمی تعجب رو به مینا کرد و گفت دخترم برای چی دادخواست طلاق دادی؟ مینا گفت آقای قاضی به ظاهر من نگاه کنید. انگار یک زن ۴۰ساله هستم. من و میثم یک سال است که ازدواج کرده‌ایم و من یک سال است که وارد زندان این آقا شده‌ام، نه زندگی مشترک پر از آرامش و رفاه.

حاج آقا خدا بگویم چی کار کند زن همسایه‌مان معصومه خانم رو که برای من این لقمه نحس را گرفت. قاضی گفت معصومه خانم کیه؟ ماجرا را از اول برایم تعریف کن ببینم اصلا شما چطور آشنا شدید و الان مشکل اصلی‌تان چیست که دادخواست طلاق دادی؟

مینا با اجازه از قاضی یک لیوان آب برای خودش ریخت و کمی از آن را خورد و گفت آقای قاضی ما همسایه‌ای داریم که یک روز آمد و گفت یک پسر خواهر دارد به اسم میثم که پسر خوبی است و کلی ازش تعریف کرد و آخرش هم گفت که دنبال دختر خوب برایش می‌گردند و می‌خواهد من را به آنها معرفی کند. آن‌قدر از میثم و خانواده‌اش تعریف کرد که مادرم را قانع کرد بپذیرد که آنها به خواستگاری من بیایند. ما هم که معصومه خانم رو می‌شناختیم رو حساب همین مسئله که او آدم خوبی است، قبول کردیم و اجازه خواستگاری را دادیم.

چند روز بعد میثم و خانواده‌اش آمدن خواستگاری و حرف‌های اولیه را بزرگ‌ترها زدن و من و میثم هم مثل رسم و رسوم کمی در رابطه با مسائل معمولی که چی دوست داره، شغلش چیه و از چه رنگی خوش میاد، حرف زدیم و تمام. چند روز بعد هم عقد کردیم بدون هیچ تحقیق و پرسش دیگه‌ای.

حاج آقا تو مراسم عقدمون همش گیر می‌داد که چرا انقد آرایش کردی چرا با برادرم رقصیدم و از این‌جور حرف‌ها. اصلا باورم نمی‌شد که او دارد این حرف‌ها را به من می‌زند. آخه آقای قاضی شما بگید عروس شب عقدش باید با لباس مشکی بیاد؟ باید با اخم و ناراحتی باشه؟ یا باید لبخند بزنه؟ من آن شب متوجه نشدم که اوضاع از چه قرار است و سکوت کردم و چیزی به کسی نگفتم؛ چون فکر نمی‌کردم این حرف‌های میثم جدی باشد؛ اما اقرار می‌کنم که مقصرم و باید همان شب همه چیز را به خانواده‌ام می‌گفتم و این ازدواج را تمام می‌کردم.

آقای قاضی من اشتباه کردم و دارم تاوان میدم. بعد دو ماه که عروسی گرفتیم و رفتیم سر خونه‌زندگی‌مون از اون‌جا به بعد بود که مدام به من گیر می‌داد، حتی اجازه نداشتم از خونه بیرون بیام. در خونه رو به روی من قفل می‌کرد. من حتی اجازه نداشتم برم نانوایی یا تنها برم خونه مادرم که نزدیک بود، همش به من گیر می‌داد، حتی اجازه رفتن به آرایشگاه را هم برای عروسی خواهرم به من نداد. انگار من اسیر میثم بودم و این کارها را بدون دلیل انجام می‌داد، نه من کار خلافی کرده بودم و نه یک نقطه تاریک در گذشته‌ام بود که بگویم این رفتارها به خاطر گذشته یا رفتار اشتباه من است. هیچی هیچی و این‌طور رفتارکردن میثم برایم قابل درک نبود و هر موقع که از او توضیح خواستم با بداخلاقی و بددهنی از کنارش رد می‌شد و می‌گفت خوب نیست دختر تنها تو محله راه بره. جامعه خراب است و از این‌جور حرف‌ها که من هرگز باورم نمی‌شد که این حرف‌های میثم در این دوره و زمانه باشد. اصلا بعد از عقد یک فرد دیگر شده بود.

قاضی رو کرد به میثم و گفت حرف‌های همسرت را قبول داری؟ میثم با غرور و لحن سنگینی گفت بله که قبول دارم. اصلا چه معنایی داره دختر بخواد بره بیرون تنهایی، من دوست ندارم آقای قاضی زنم بره بیرون بره سینما، بره کافه. این کارا واسه دخترای بی‌بندوباری است که خانواده ندارن، نه زن من. من رو ناموسم غیرت دارم. قاضی با شنیدن این حرف‌ها سریعا حرف میثم رو قطع کرد و گفت درست صحبت کن تو حق نداری به دیگران توهین کنی. چه کسی گفته هرکس به پارک یا سینما برود، آدم بدی است. اصلا تو معنای غیرت را می‌فهمی که به دیگران توهین می‌کنی؟ ساکت باش دیگر صحبت نکن.

مینا دستش را بالا آورد و گفت دیدین آقای قاضی من با یه همچین آدمی یک سال است که دارم زندگی می‌کنم، دیوونه کرده منو، روانیم کرده، خسته شدم، اولش که این کارا رو می‌کرد چیزی نگفتم، گفتم شاید غیرتی است اما بعدا فهمیدم این اخلاقیات میثم است نه غیرت او، میثم اصلا چیزی از غیرت نمی‌داند، مدام مرا چک می‌کند، مدام من را دنبال می‌کند و سؤالاتی از من می‌پرسد که اصلا روم نمی‌شه بگم آقای قاضی، میثم فکر می‌کنه من بهش خیانت می‌کنم، در صورتی که من بخدا قسم اگر تو این یک سال با کسی حرفی زدم یا جایی رفتم یا دوستی به من سر زده، همش تو خونه زندانی بودم، من قبل ازدواج گوشی لمسی داشتم اما بعد ازدواج گوشی‌مو گرفت و یک گوشی ساده برام خریده تا این حد منو محدود کرده، منی که قبل از ازدواج دختر شادی بودم رو تبدیل کرده به یک زن افسرده و فرسوده، خسته شدم، شب‌ها کابوس می‌بینم آقای قاضی، لرزش دست من را ببینید پیر شدم این یک سال برای من ۲۰ سال گذشت، لطفا کمکم کنید. چند روز پیش که رفته بودم دکتر به من گفت اگر این تنش‌ها و استرس شدید و فشار روحی را کمتر نکنم، قطعا آسیب‌های بدتری به جسم و روحم وارد می‌شود. خسته شدم از این زندگی نکبت‌بار لطفا مرا نجات دهید.

قاضی رو به میثم کرد و گفت تو چه بلایی سر این دختر آوردی که موهایش سفید شده، لرزش دستش را ببین، چه جوابی برای این کارت داری. میثم سرش را پایین انداخت و به حرف قاضی جوابی نداد اما مینا مثل کوه آتشفشان ناگهان فوران کرد و گفت آقای قاضی همین دو هفته پیش مراسم جشن تولد برادرم بود، اولش که اجازه نداد برویم ولی بعد که پدرم آمد دنبالم دیگر چیزی نگفت اما در مسیر کلی به من حرف‌های بد زد که حق نداری بخندی و حق نداری با کسی حرف بزنی، اونجا آرایش نکنی و مدام به من گیر می‌داد، وسط مهمونی که عموم دستمو گرفت یهو با عموم یقه به یقه شد و مراسم جشن تولد رو تبدیل به میدان جنگ کرد که تو چرا دست زن منو گرفتی، حتما منظوری داشتی. این حرف باعث شد که پدرم و عموم ناراحت بشن و شیشه صبر من هم همان‌جا لبریز شد. آن شب بود که زدم به سیم آخر تا آن شب به خانواده‌ام چیزی نگفتم که مبادا آنها نگران شوند و غصه من را بخورند اما آن لحظه سکوتم را شکستم و همه چیز را به پدرم گفتم، کل بلاهایی که این یک سال به سرم آورده بود را گفتم آن موقع بود که جشن تمام شد و من هم تصمیم گرفتم این زندگی پر از نفرت و پر از عذاب را تمام کنم.

مینا با لحن آرومی گفت آقای قاضی شما دختر دارید؟

قاضی پاسخ داد بله، دختر من هم تقریبا هم‌سن شما هست. مینا گفت چه خوب پس درک می‌کنید مرا. شما هم مثل پدرم، تو رو خدا حکم طلاق منو بدید. بذارید من آزاد بشم این مرد منو نابود کرد. این حرف‌ها باعث شد که ناگهان میثم به پاهای مینا بیفتد، این حرکت باعث تعجب قاضی شد و گفت: چیکار می‌کنی پسر جان. میثم که داشت مثل ابر بهاری گریه می‌کرد، مدام به مینا می‌گفت به خدا دست خودم نبود، من تو رو دوست دارم مینا جان، من عاشق تو هستم، اما آن لحظه عصبانی شدم، به خدا دلم نمی‌خواست این کار رو بکنم آقای قاضی من از شدت دوست‌داشتن زیاد است که روی مینا حساس هستم، وگرنه من اصلا آدم بدی نیستم، من مینا را دوست دارم و او را مال خودم می‌دونم، دلم نمی‌خواد که کس دیگه‌ای بهش نزدیک بشه آقای قاضی، جامعه خراب است، دوست‌های منم همش در مغازه که میان از خیانت و بدبختی‌هاشون می‌گن و منم حساس شدم. به خدا تقصیر من نیست، من می‌خوام از مینا مراقبت کنم، این محدودیت‌ها که گذاشتم برای خودش خوبه، به خدا من دوست دارم مینا رو. در همین حین بود که مینا گفت: دروغ می‌گوید آقای قاضی او اصلا هم من را دوست ندارد، آخر مگر می‌شود کسی یک نفر را دوست داشته باشد و این‌گونه او را عذاب دهد و با او مثل اسیر رفتار کند، آقای قاضی این حرف‌ها و این حرکت‌ها همش دروغ است. او الان که به اینجا رسیده این حرف‌ها را می‌زند من مطمئنم که میثم اصلا حال من برایش مهم نیست وگرنه چندین بار به او گفتم بیا برویم پیش یک روان‌پزشک یا مشاور خانواده اما گوش نداد که نداد، این‌قدر رفتارهای زشتش را ادامه داد که به اینجا رسیدیم و حالا دیگر فایده‌ای ندارد، من فقط طلاق می‌خوام. آقای قاضی من تا قبل اون شب میثم رو دوست داشتم، زندگی‌مو دوست داشتم و تا جایی که تونستم وفاداری کردم، ازخودگذشتگی کردم، اما مگر یک‌نفره هم می‌شود جور یک زندگی دونفره را کشید من دیگر خسته شدم دیگر توانی برای ادامه‌دادن به این زندگی ندارم، خسته‌ام، تو رو خدا مرا نجات بدهید.

میثم که از جای خودش بلند شده بود و رفته بود نزدیک میز قاضی و داشت خواهش می‌کرد که به او یک فرصت دیگر بدهد با سکوت چند دقیقه‌ای قاضی روبه‌رو شد، پس از چند دقیقه که فضای اتاق قاضی کمی آرام شد و از تنش روانی خارج شد، قاضی با کمی تفکر گفت من متوجه مشکل زندگی شما شدم، با این حال به نظرم می‌رسد اگر یک فرصت دوباره به خودتان و این زندگی بدهید بد نباشد شما باید یک ماه به کلاس‌های مشاوره بروید اگر مشکلتان حل نشد و رفتارهای میثم همچنان ادامه داشت و نظر مشاور خانواده هم جدایی بود، اون موقع حکم طلاق شما رو صادر می‌کنم و قاضی رو به مینا کرد و گفت دخترم به خاطر من قبول کن، چون مثل دختر خودم هستی دلم نمی‌خواد اشتباه کنی، یک فرصت دیگه به زندگیت بده، طلاق همیشه هم راه‌حل مناسبی نیست، یک ماه به کلاس مشاوره بروید اگر تأثیری نداشت آن وقت مطمئن باش حکم طلاقت را خودم صادر می‌کنم.

تحلیل این پرونده طلاق

متأسفانه معاشرت و گفت‌وگو نکردن درخصوص مسائل مهم قبل از ازدواج، نداشتن شناخت کافی، تحقیق‌نکردن درباره یکدیگر قبل از ازدواج، نداشتن درک متقابل، مراجعه‌نکردن به مشاور خانواده قبل از ازدواج، نگاه سطحی به مسله مهم تشکیل خانواده، عدم مسئولیت‌پذیری، عدم تعهد و اختلال شدید پارانوئید از عوامل اصلی ایجاد مشکلات این زوج جوان است.

مینا اگر قبل از ازدواج با میثم معاشرت می‌کرد و پیش یک مشاور خانواده رفته بود، اکنون درگیر این‌همه تنش روحی و روانی نبود. دقت می‌کنید که میثم دچار اختلال پارانوئید است و اگر قبل از ازدواج پیش یک مشاور رفته بودند، این اختلال قطعا توسط مشاور شناسایی شده بود و الان مینا متحمل این همه فشار روحی نمی‌شد، اما سطحی‌نگری مینا سبب شد او دچار بحران عاطفی شود.

اختلال پارانوئید یا پارانویا به زبان ساده یعنی نوعی اختلال شخصیتی که برخی افراد را دچار بدبینی، بدگمانی، سوءظن و شک شدید می‌کند، علت این بیماری به طور دقیق معلوم نیست اما می‌تواند ریشه در کودکی فرد یا محیطی که در آن بزرگ شده است یا عوامل دیگر داشته باشد.

متأسفانه افرادی که مبتلا به اختلال شخصیت پارانوئید هستند همیشه مراقب‌اند و با وسواس شدید زندگی می‌کنند و بر این باورند که دیگران و مخصوصا نزدیکانشان مثل همسر، خواهر، برادر یا اطرافیان آنها می‌خواهند به آنها آسیب بزنند یا برای آنها مشکلی ایجاد کنند.

فردی که مبتلا به اختلال پارانوئید است به افراد دیگر بسیار مشکوک است، دقیقا مثل رفتارهای غیرمنطقی میثم نسبت به مینا. دقت کنید که این افراد به‌قدری در زندگی و فعالیت‌های روزمره خود اختلال ایجاد می‌کنند که دیگران به همین دلیل تمایلی به معاشرت با آنها ندارند.

افرادی که پارانوئید دارند معمولا دارای علائمی مثل این هستند که نسبت به وفاداری همسر و دوستان خود دچار تردید هستند، به‌شدت منفی‌نگر هستند یا به شدت کینه‌توزند و قدرت بخشیدن اطرافیانشان را ندارند یا انتقادپذیر نیستند و در مقابل هر چیزی واکنش تند و خشمگینانه بروز می‌دهند، این افراد معمولا به شدت انتقام‌جو هستند و هر چیزی را سریع تلافی می‌کنند که تمام این موارد متأسفانه در میثم وجود دارد.

باید بگویم که اختلال پارانوئید قابل درمان است و گاهی با برخی از تکنیک‌ها می‌شود این اختلال را کنترل کرد یا گاهی هم با مصرف برخی از داروها اما مهم‌ترین مسئله درخصوص درمان فردی که پارانوئید دارد خود بیمار است، چراکه خود بیمار هم باید بخواهد که درمان شود. در این پرونده اگر میثم واقعا بخواهد درمان شود، باید به طور جدی تغییر کند، طوری که در رفتار و گفتارش این تغییر نمایان شود وگرنه با این روش زندگی راهی جز طلاق و جدایی برای آنها نمی‌ماند.

جدول ۴۴۹۹ • طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- رمانی سیاسی نوشته جک لندن- خواربارفروش ۲- آینده- رمانی از رضا امیرخانی- خوراک ۳- ساحل گردشگری شهرستان لنگرود- نوشتاری- شاعر معیری ۴- بله آلمانی- پوشاننده- بسیار بخشنده- باد سرد ۵- سخن‌چین- بخشی از دستگاه گوارش- از مشهورترین اشعار نیمایوشیج ۶- محرم با نام او آوازه می‌یابد- از اجزای پیراهن- اشاره ۷- کارآگاه دست‌وپا چلفتی کارتونی- پروازکننده- قوای نظامی یک کشور ۸- ناسزاگویی- محل کسب درآمد- دومین حرف الفبای یونانی ۹- سازمان بین‌المللی استاندارد- پدرمرده- پایان ۱۰- فوق- شریک زندگی- عروسک ۱۱- ظرف جوشاندن آب- سرکرده- حکم وضو گرفتن با آب غصبی ۱۲- به‌دنیاآوردن- پهناور- نامی دخترانه- یازده ۱۳- طعام و خوراک- تازه‌کار- کشف ماری کوری ۱۴- هم‌پیمان‌شدن چند گروه سیاسی- سمبل- از قبایل قدیمی اعراب ۱۵- نوعی پنیر خامه‌ای- کنایه از کسی که در کارهای مختلف مهارت دارد.

عمودی:

۱- دامن چین‌دار- دختر رستم در شاهنامه- باقی‌مانده حاصل از سوختن چوب ۲- اولتیماتوم- سخنان ناراست ۳- مرد بزرگ سالخورده- دلجویی و نوازش- شهری در یونان ۴- معروف- فلانی- زیر پا مانده ۵- نمایشنامه‌ای مشهور از شکسپیر- شهری با تأسیسات هسته‌ای- از بخش‌های اوستا ۶- رودخانه‌ها- بیهوده و بی‌معنی- نوعی نارنگی ۷- نشانه جمع فارسی- شهرستانی در هرمزگان- شهری در ترکیه ۸- منقار پرنده- تغییر شکل بعد از دوره جنینی در دوزیستان- شهری در ایالت تورینگن آلمان ۹- تصور و خیال- مهد تمدن معماری و موسیقی جهان- تلخ ۱۰- برگزیده و ممتاز- از یاران امام حسین(ع)- شهر باستانی بوشهر ۱۱- حالتی مخصوص زن باردار- ماده آرایشی مژه‌ها- بهشت زیر پای اوست ۱۲- آغوش- نان شب‌مانده- بندگان ۱۳- شب نزول قرآن- نوعی انگور دانه‌درشت- سخنان بیمار تب‌دار۱۴- شکست‌خوردن لشکر- از غنیمت‌های جنگی نادرشاه که از هند آورد ۱۵- فرومایه- میوه تصفیه‌کننده خون- حس بساوایی

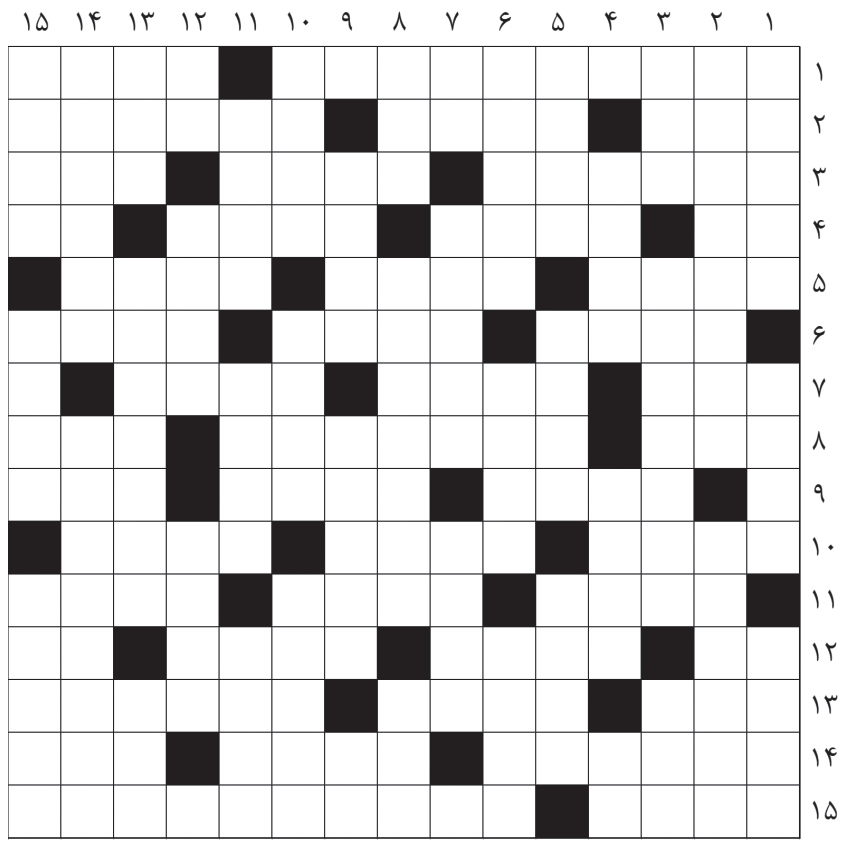

حل سودوکو سخت

۱	۶	۷	۲	۵	۹	۸	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۸	۶	۹	۵	۷
۹	۸	۵	۷	۳	۴	۲	۱	۶
۲	۴	۳	۶	۱	۷	۵	۸	۹
۷	۱	۸	۳	۹	۵	۴	۶	۲
۶	۵	۹	۸	۴	۲	۷	۳	۱
۵	۲	۱	۴	۷	۳	۶	۹	۸
۸	۷	۴	۹	۶	۱	۳	۲	۵
۳	۹	۶	۵	۲	۸	۱	۷	۴

حل سودوکو ۳۴۹۴

۸	۴	۶	۲	۱	۳	۷	۹	۵
۲	۷	۱	۹	۶	۵	۸	۴	۳
۵	۹	۳	۴	۸	۷	۶	۲	۱
۴	۵	۷	۱	۳	۶	۹	۸	۲
۶	۱	۲	۵	۹	۸	۳	۷	۴
۹	۳	۸	۷	۲	۴	۵	۱	۶
۳	۲	۴	۸	۵	۹	۱	۶	۷
۷	۶	۹	۳	۴	۱	۲	۵	۸
۱	۸	۵	۶	۷	۲	۴	۳	۹

حل جدول ۴۴۹۸

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ث	ح	ب	■	م	ج	ا	ه	ت	■	ب	س	ج	ر	ب	۱
م	س	ی	ن	ر	د	م	■	ع	ش	و	ی	■	ا	ن	۲
ر	■	ن	ه	غ	ا	ل	ب	ل	ا	ر	ا	ر	س	ا	۳
■	ک	ی	ا	و	ر	■	د	ی	ر	ت	■	ن	ت	م	۴
ا	و	ن	ب	ی	■	ت	ی	م	ح	■	ل	ی	ی	■	۵
ی	ز	ا	ت	■	ه	و	ه	ی	■	ر	ی	و	ن	ت	۶
ز	ی	ل	■	ر	ا	س	ی	■	ک	س	م	م	■	و	۷
و	ر	■	ن	ا	ش	ن	■	و	ش	و	و	■	ج	ر	۸
ل	■	پ	و	ی	م	■	ک	ل	ک	ل	■	ب	ا	ی	۹
ه	ش	ا	ر	ت	■	ر	و	ش	ک	■	ن	ا	ن	س	۱۰
■	ا	ن	س	■	ش	ا	ل	ت	■	ن	ی	ی	ب	ت	۱۱
ش	ه	د	■	د	و	ه	ی	■	ش	ا	م	ا	د	■	۱۲
ه	ر	ا	ت	س	خ	ر	س	ت	ج	غ	ر	■	ا	ک	۱۳
ر	■	ا	م	ت	ی	ا	■	ه	ر	و	خ	ف	ر	ب	۱۴
ت	ه	ا	ر	ک	■	ه	ح	ی	ا	ر	■	م	ی	د	۱۵

سودوکو سخت ۳۴۹۵

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۸			۶			۱	
	۴	۵						۶
	۹		۲			۸		۵
		۷	۴		۵		۹	
				۸				
	۳		۱		۶	۴		
۳		۶			۱		۸	
۹						۱	۷	
	۷			۴			۶	

سودوکو ساده ۳۴۹۵

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

	۹	۴	۷			۶	۸	
	۳					۱		۷
		۷	۸	۱	۹		۵	
۴					۱			۸
		۳		۸		۵		
۷			۵					۱
	۷		۴	۶	۸	۹		
۹		۶					۴	
	۴	۲			۵	۷	۱	